



فرید سیاوش

واسع عزیز سلام!

نامه شما مهربانتر، که در کارگاه نقد ریخته و پخته شده است، تردد خاطر نه، قبول خاطر باد. آشنای کم پیدا قلبت و قلمت برایم آشناست، نه تو بیدی و نه من باد، فصل لرزیدن و لرزاندن کتیبه شده اند. و اما، ما قصیده ققنوسی و آشیانه ما امواج آتش خواهد بود.

صدایت، خرده نقدیست جاندار و نفس آن نگینه ایست بر تخت حقیقت سوار؛ مرا سر و توان جنگ با حقیقت کی شاید.

"وطن" الزماً میدانی شد و گریبان اقتدار گرایی و خود محوری را گرفت. حضور افشا گرانه "وطن" طاقت ها را طاق و جفت کرد و خصم علیه آن جوشان. شهاب هایی چند ثاقب شدند و ستاره های چد دنباله دار. وطن، با واکنش های عقلانی، زنده ماند، نفس میکشد و راه می گشاید؛ شاید آهسته و از گل روی یک مجبوریست در یک زمان تُتک.

ای دوست، در آن لحظات داغ کجا بودی تا آنهمه جعل، توهین و تحقیر به آدرس وطن و کارگزاران آنرا سبک و سنگین و در غربال نقد می شوراندی؟

از سنت زده گی نوشته اید؛ به پندار من، عقب ماندگی تاریخی در کلیت جامعه، مبارزین مکتبی را در دامن سنت وارگی و سنت ستیزی افکنده و این فرایند گاهی به نفی ارزشها و گاهی به فنای هستی شناسی و تاریخ ره کشیده است. و تا هنوز ما نتوانسته ایم از گفتمان های متروک شفاهی به سوی "متن" ولو کم شکوه، نقب بزنیم.

براستی، من که در زیر درخت ژورنالیسم و مطبوعات تبعیدی ایستاده ام. دیربست که صدای رهروان جوان کوچی های بُن بست را شنیده ام که با آهنگ «ره شناسی» پرسشهای شانرا در گوشه های ترنم کرده اند و من سکوت امروزینه را به صبر عارفانه فردا در دستگاه انتظار تنیده ام و باید بخاطر حرمت گذاری

به نفس مسئولیت و گریز از تازیانه های سופسطایی، بخاطر رها سازی انرژی های جوان از آسیاکوب سرکوب های پیرانه سری، پرسشهای همگنان رفته در جاده های خون و خاکستر، همگنان خفته در انتظار مبارزه در خط عبور از آموزه های انفجاری تاریخ را، به گفتمان در بیاورم.

در حقیقت جای گفتمان های جاندار خالی خالیست، ما باید با گذار از درون پلمیک های درد آور به اندیشه های دیروزیان تسویه حساب نماییم. بدون آنکه حرمتی را کف مالی کرده باشیم.

شق القمر نشاید ولی بستن کمر باید، برای رخنه در دل و دماغ جوان ملیونی. البته با قدم و قلم جوانترها از خودم، داکتر خاکسترو... این چرخ اصلی را باید همبسته و وارسته چرخاند.

واما سکوت کنونی من ریشه در وضعیت ناروشن وحدت دارد، الزاماً چند تا مساله را با شما مهربان در میان می گذارم:

- ✿ حزب در نام واحد شد، حتی در نشان نه؛
- ✿ در نام واحد شد در سیاست نه؛
- ✿ در نام واحد شد، در موضعگیری ها نه؛
- ✿ در سیلان رویداد ها و اتفاقات، تفسیر واحد وجود ندارد تا به نگارش در آید؛
- ✿ ما در فصل ناروشن ساختار واحد و هویت واحد نفس می کشیم؛
- ✿ و چندین عمل بی پاسخ دیگر که « قلم» در انتظار آنها فازه می کشد. آرزوست تا تلخی انتظار را تدویر کنگره موعود عسلی سازد.

چرا چنین است؟

برنامه همان بود که پس از ادغام، کنگره دایره؛ سیاست، ساختار و هویت واحد شود، مگر بموقع نشد، فقط امروز و فردا شد و فردا هم بازار و نخود سیاه!

پروسه وحدت پس از ادغام آبستن تولدی دیگر بود. سازمان نو از بطن کنگره باید زایش می یافت. متاسفانه دوران وضع حمل از حالت و زمان طبیعی خود دراز ترشد. انتظار مضاعف، حوصله گیر و مزاج ها و روان ها خسته و ملول.

من از داکتر خاکستر هم شنیده ام که در دنیای طبابت هرگاه زایش بموقع صورت نگیرد، از درد های مصنوعی و عمل جراحی و سزیرین استفاده میشود. دنیای سیاست نیز برای نجات پروسه های حیاتی نیازمند تدابیر اضافی و اقدامات لازمی.

آشنای من نوشته اید:

" و من نمی دانم که طرف گشتن با یک اجماع در هم فشرده ای سیاست باخته و پناه گزین در غرب چه سودی خواهد داشت؟ اکثریت این ساکنان ناسترون پناه گزین، کمترین هنرشان ایمان به خاتمیت سیاست در وجود رهبران در گذشته است. قریب به تمامی این جماعت مسحور، آینده را در آن گذشته ای پر ملال معنا میکنند. چقدر در رنج و تعب میگردم و میگردند که، توانایی ها، چه آسان در مجاری مجازی کانالیزه

میگردد و منفذی به بیرون نمی یابد. این صفحه اگر بتواند گذر از مخاطبین پناه گزین کند و رخنه درشش میلیون خواننده ای جوان زیستگاه ما، شق القمر کرده است و نه کمتر، آشنای روز های دورم."

بلی، نگاه سروران آن جماعت هنوز دود خورده و پریشان است، حس نو شدن و پذیراشدن مدرنیته را از دست داده اند. فاصله بین قدرت پارین و غربت امروزین را با رشمه یاس اندازه میگیرند و قامت خمیده همبستگی را با تشنت خویش جشن میگیرند. از سرعت، فرار و از تغییرات سریع هراسان، از موبلیتی گریزان و به موبایل آویزان.

ما از مواضع تقلیدی نمی توانیم، چنانچه نتوانستیم، اندیشه های علمی عصر را جذب نموده و با تحلیل و عبور از «خاص»، در عرصه بومی کردن عقلانیت ابزاری و غیر ابزاری، روشنفکرانه در اعماق جامعه سرازیر شویم.

و اما در منجیق اختلاف، ما شاهدان شاریدن اخلاق، شرمیدن قلم و سلطنت آیه های یاس و نفرین بر جغرافیای دهن و درازی زبان و سپیدی کاغذ و فضای مجازی هستیم. دوست خوبم برق نگاه تیز بینت شاید به داوری هایی که ضریب اخلاقی و فرهنگی شان منفی است، جاری شده باشد. متوجه شده اید که دروغ و دشنام را به شاخی باد می کنند. ایکاش من صبر ایوبی میداشتم. و میتوانستم بار برخورد های فالوگو سنتریک را تحمل کنم. و از اعتقاد به بیهوده گی پارادایم های کهنه چشم بپوشم.

مهربانتر، آنجا که زشتی را نشانه رفته اید؛ «وطن» را زشتی نشاید و اما تندى شاید، عفو تقصیر، بزرگان گفته اند، "گر ضرورت بود روا باشد!". اینرا نیک میدانم که در قرنی که مبارزان و فرهنگیان با بازی های زبانی و آوایی سر و کار دارند، بازی های اُپراتیفی را رونقی نشاید. وما را از آن دوری باید.

دوست خوبم، به تناقض رفتار سیاسی رهبران با برنامه تشکیل شان اشارتی داشته اید، خوب میشود، مشخص تر مساله را بیان نمایید. تا دقیقتر شکافته شوند.

و تویی خود را یا تقسیم؛ بایست همیگر را بجویم

دستت را می فشارم و رویت را می بوسم

آزاد و سرفراز باشی

